

بررسی دلایل انحطاط تفکر اسلامی و راه‌های احیای آن در اندیشه‌های استاد مطهری و اقبال لاهوری

بشیر احمد بت^۱

چکیده

مقاله حاضر با رویکرد تطبیقی به مسئله عوامل انحطاط تفکر اسلامی در جهان اسلام و به تبع آن انحطاط جوامع مسلمین از دیدگاه استاد مطهری و اقبال لاهوری می‌پردازد و بسیاری از عوامل اساسی درون‌مرزی و برون‌مرزی را که باعث انحراف و انحطاط تفکر اسلامی گشته بررسی می‌نماید که در این بیان مشترکات فراوانی میان آن دو متفکر به چشم می‌خورد. از جمله این عوامل مهم، نفوذ اندیشه‌های بیگانگان به شکل‌های مختلف، تهاجم استعمار و برداشت‌های غیر اسلامی از آموزه‌های دینی، تحجر و ... می‌باشد. در پایان نیز به موضع‌گیری و راه‌کارهای مشترک به صورت عقلانیت دینی، اجتهاد، و توانمندسازی دین اسلام برای ادراه جامعه اسلامی اشاره شده است.

واژگان کلیدی: تفکر اسلامی، اجتهاد، انحطاط، التقاط، تحجر و جمود.

مقدمه

خدا انسان را آفرید و برای رشد و تعالی بندگان خویش برنامه همه‌جانبه‌ای را توسط انبیا به وی ارزانی کرد. این برنامه و آئین که اسلام نام داشت به پیروان خویش حیاتی جدید بخشید و اندیشه و تفکر ناب اسلامی رشد و پیشرفت امت مسلمان را رقم زد و در ابعاد گوناگون وی را سربلند و سرفراز نمود، ولی از طرفی در طول تاریخ دشمنان دین و انسانیت این اندیشه‌های ناب را مورد تهاجم

۱- کارشناس ارشد فلسفه.

خویش قرار داده‌اند و ما شاهد آن هستیم که تفکر حیات‌بخش اسلام از دو ناحیه ضربه عمیقی خورد و این امر باعث انحطاط جوامع مسلمین گردید؛ یکی از ناحیه درون و دیگری از ناحیه برون. از درون، حاکمان دینی فرصت‌طلب و بسیاری از علمای قشری و سازش‌کار هر چه خواستند بر سر اسلام و آموزه‌های حیات‌بخش آن آوردند، و از ناحیه بیرون نیز تهاجم استعمار و استکبار جهانی نمی‌گذاشت تفکر ناب اسلامی به صورت سالم و کامل به بشر ارزانی شود، از این رو به شکل‌های گوناگون علیه اسلام و به تبع آن جامعه اسلامی به مبارزه برخاست و در این میان، تفرقه، خرافات، زوال و انحطاط، تحجر و جمود، استداد و التقاط جای واقعی تفکر اصیل اسلامی را گرفت و یک تفکر پویا و حیات‌بخش و شورانگیز به جمود و مرگ مبدل گشت. در این میان، متفکران، دلسوزان و دردمندان اسلام ناب و جامعه اسلامی هر چند گاهی از گوشه و کنار جهان اسلام فریاد برآورده‌اند و خواستار بازنگری در تفکر اسلامی و جامعه مسلمین شده‌اند. آنها تلاش کرده‌اند با شناسایی عوامل انحطاط به مسلمانان تفهیم نمایند که اسلامی واقعی و تفکر ناب اسلامی غیر از آن چیزی است که رسم و رسوم عموم مسلمانان گشته و آنها را منزوی ساخته است.

از میان این اندیشمندان و احیاگران واقعی، استاد مرتضی مطهری و علامه محمد اقبال لاهوری دو متفکر جهان اسلام برخاسته از دو منطقه و دو مکتب اسلامی (شیعه و سنی) هستند که به‌طور جدی به این مسئله پرداخته‌اند. البته هر کدام با توجه به شرایط زمانی و مکانی و موقعیت‌های اجتماعی، سعی کرده‌اند حقیقت ناب اسلامی و اندیشه‌های حیات‌بخش، نشاط‌آور و پویای اسلام را از نو تفسیر و تبیین کنند.

در این مقاله سعی شده است عواملی که در طول تاریخ باعث انحطاط تفکر اسلامی و مسلمانان شده است از نگاه این دو متفکر بررسی گردیده و سپس موضع‌گیری مشترک آنها نسبت به آن و نیز راه‌کار و چاره‌جویی برای پیشبرد فکر اسلامی بیان گردد تا زمینه‌ای برای رشد و پیشرفت جامعه اسلامی فراهم شود.

عوامل انحطاط تفکر دینی از نگاه اقبال لاهوری

اقبال لاهوری از انحطاط و جمود فکری مسلمانان به‌شدت می‌نالده و معتقد است:

«در ظرف مدت پانصد سال اخیر، فکر دینی در اسلام عملاً حالت رکود داشته است.» (اقبال، ۱۳۷۲ش، ص ۱۰).

وی علاوه بر سخنرانی‌هایش، در اشعار متعدد به زبان اردو و فارسی نیز به این حقیقت اذعان می‌نماید که مسلمانان آن روح و عشق واقعی را از دست داده و از حقیقت اصیل تفکر اسلامی فاصله گرفته‌اند. به‌همین خاطر، نماز، روزه، قربانی، حج و... همه به‌صورت پوسته در میان مسلمانان موجود

است، ولی فلسفه واقعی آن موجود نیست. به‌همین دلیل، با وجود این همه مسلمان، مسلمان واقعی یافت نمی‌شود. (اقبال، ص ۶۶ و ۶۹).

۱. برداشت نادرست علمای درباری از برخی مفاهیم دینی

اقبال معتقد است تفسیر غیرواقعی از برخی مفاهیم دینی توسط بعضی از علمای کج‌فهم و درباری باعث انحراف و انحطاط فهم واقعی اندیشه‌های ناب اسلامی شده است. وی اساسی‌ترین عوامل انحطاط اسلام و مسلمین را «ملوکیت»، «ملائیت» و «تصوف» دانسته و معتقد است همین سه عامل مهم شوکت و عظمت اسلام را درهم شکسته است.

به نظر اقبال، برخی از علمای سنتی، بحث‌های نظری را مطرح می‌کردند ولی طرح اندیشه‌های اسلامی را در عمل چنان که باید، لازم و ضروری نمی‌دیدند و از این رو همین بدفهمی و کج‌فهمی اندیشه اسلامی باعث مشاجرات و اختلافات شده است.

«درک نادرست از دین و غلط فهمیدن آن سبب مشاجرات و مشکلات می‌شود.» (همو، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۹۵).

وی به دلایل متعدد زیر علما (درباری) را نکوهش می‌کند.

الف: تأویل‌های شخصی و نادرست از دین.

به‌نظر وی، آنها چنان تأویل‌هایی از مفاهیم دینی می‌کنند که خدا و پیامبر را نیز به حیرت می‌اندازد؛

ز من بر صوفی و ملا سلامی

که پیغام خدا گفتند ما را

ولی تأویلشان در حیرت انداخت

خدا و جبرئیل و مصطفی را

(پیشین، ص ۵۸)

مسلمانان قوم زنده‌ای بودند، ولی با همین تأویل‌ها دچار افسردگی شدند، زیرا عقل و نقل بازپیچه آنان شد و منبرشان به میز نانوائیان تبدیل گردید؛

زنده قومی بود از تأویل مرد

آتش او در ضمیر او فسرده

عقل و نقل افتاد در بند هوس

منبرشان، منبرکاک است و بس

(پیشین، ص ۰۳)

ب. قرآن را که کتاب زندگی و عمل است به کتاب مرگ تبدیل کرده‌اند؛

به بند صوفی و ملا اسیری

حیات از حکمت قرآن نگیری

به آیتش تو را کاری جز این نیست

که از یسن او آسان بمیگری

(پیشین، ص ۵۷)

ج. موجب رسوایی دین شده و به قرآن فروشی می پردازند؛

دین حق از کافری رسواتر است
از شگرفی های آن قرآن فروش

د. جوهره اسلام را نمی شناسند و از آن بی خبرند؛

بیا ساقی بگردان ساتگین را
حقیقت را به رندی فاش کردند

ز آن که ملا، مؤمن کافرگر است
دیده ام روح الامین را در خروش

(پیشین، ص ۳۱۳)

بیفشان بر دو گیتی آستین را
که ملا کم شناسد رمز دین را

(پیشین، ص ۴۵۴)

ه. دین را بر وفق مراد صاحبان قدرت تفسیر می کنند و باعث تفرقه مسلمانان می شوند؛

حکمت ارباب کین مکر است و فن
مکتب از تدبیر او گیرد نظام
شیخ ملت با حدیث دلنشین
از دم او وحدت قومی دو نیم

مکر و فن؟ تخریب جان، تعمیر تن
تا به کام خواجه اندیشد غلام
مراد او کنند تجدید دین
کس حریفش نیست جز چوب کلیم

(پیشین، ص ۳۹۳)

شاهد این امر، نظریه مولانا حسین احمد مدنی درباره وطن است که در ژانویه ۱۹۳۸ در یک جلسه گفته بود:

«در عصر حاضر قومها از وطنها هستند و این که اهالی انگلستان همه یک قوم شناخته می شوند، در صورتی که میان آنها یهودی و مسیحی وجود دارد. همین وضع نیز در ژاپن، آمریکا، فرانسه و غیره به چشم می خورد.» (پیشین، ج ۲، ص ۸۴۳).

اقبال به شدت این نظر را رد کرد و شعرهایی در مذمت آن سرود؛

عجم هنوز اندر رموز دین ورنه ز دیوبند
سرود بر سر منبر که ملت از وطن است
به مصطفی برسان خویش که همه اوست
در جای دیگر می گوید:

کسی که پنجه زر و ملک و نسب را
نداند نکته دین عرب را
اگر قوم از وطن بود محمد
ندادی دعوت دین بولهب را

وی علاوه بر این معتقد است عدم درک صحیح از اصول ثابت و متغیر نیز سالها تفکر اسلامی را به انزوا، بی حرکتی و جمود کشانیده است. وی قائل است بین خدا و انسان، رابطه همه جانبه برقرار است و سپس می گوید:

«اجتماعی که بر چنین تصور (رابطه خدا و انسان) از واقعیت بنا شده باشد، باید در زندگی خود

مقوله های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند. بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته باشد، چه آن چه ابدی و دائمی است، در این جهان تغییر دائمی جای پای محکمی برای ما سازد. ولی چون اصول ابدی به این معنا فهمیده شوند که معارض با هرگونه تغییرند، یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگترین آیات خدا می داند، آن وقت سبب می شود که چیزی را که ذاتاً متحرک است، از حرکت بازدارد.» وی در ادامه می گوید: «شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی اصل اول «اعتقاد به تغییر محض» را مجسم می سازد و بی حرکتی اسلام در ظرف مدت پانصد سال اخیر اصل دوم «اعتقاد به ثبات محض» را مجسم می سازد.» (همو، ۱۳۴۶ش، ص ۱۶۹).

۲. تصوف منفی و انزواطلب

شکی نیست که در طول تاریخ از زهد و تصوف اصیل اسلامی برداشت های غلطی صورت گرفته است. اقبال معتقد است پیدایش تصوف منفی در جهان اسلام و تأویل های غلط آنها از مفاهیم اسلامی موجب رکود و مسخ تفکر اسلامی شده است.

«طلوع و رشد تصوف زاهدانه که به تدریج تحت تأثیر عواملی غیراسلامی صورت گرفت، تا حد زیادی مسئول پیش آمدن این وضع بود. تصوف از لحاظ دینی آن، نوعی از طغیان را بر ضد لفظبازی نخستین فقهای اسلامی برانگیخت... اهمیتی که تصوف به تمایز گذاشتن میان ظاهر و باطن می دهد، سبب پیدا شدن حالت بی اعتنایی نسبت به هرچه ظاهری و غیرواقعی است، شده است.

روح کلی به آخرت در تصوف متأخر سبب آن شد که در برابر بصیرت مردمان پرده ای کشیده شود، و از همه مهم تر سیمای اسلام که حکومت اجتماعی آن است، غافل بماند، و از آن جا که تصوف از جنبه تأملی و مراقبه ای آن، هیچ حد و سدی برای اندیشه قائل نبوده، بالاخره بهترین متفکران اسلامی را به خود جلب و جذب کرده است. به این ترتیب حکومت اسلامی عموماً به دست کسانی افتاد که از لحاظ فکری و عقلی متوسط بوده اند، و توده های غیرمتفکر مسلمانان، که شخصیت های عالی تری برای رهبری خود نداشته اند، صلاح و سلامت خود را در آن یافته اند که کورکورانه از مذاهب پیروی کنند.» (پیشین، ص ۱۷۱ و ۱۷۲).

وی معتقد است اگر تصوف به صورت رهبانیت در هر ملتی پدید بیاید، تلاش و جد و جهد و فعالیت را کنار می گذارد، همان طور که این امر در میان مسلمانان اتفاق افتاده است. (ستوده، ۱۳۶۵ش، ص ۴۰ - ۴۱).

اقبال صوفیان را نکوهش می‌کند، چون توجه صرف به مفاهیم باطنی دین را نوعی نسخ و مسخ دین می‌داند.

«اخذ مفاهیم باطنی دین صرف، نوعی نسخ دین است. این را مسلک «گوسفندی» تعبیر می‌کند.» (شیخ عطاءالله، ص ۳۴ - ۳۶).

به نظر وی، گروه صوفیان مفاهیم اسلامی را به معنای غیراسلامی تأویل برده‌اند: «تصوف مفاهیمی را که مورد نظر اسلام نبوده، وارد فرهنگ اسلامی کرده‌اند.» (پیشین، ص ۲۴ - ۲۶).

ولی باید توجه داشت که مخالفت اقبال با تصوف مبنایی نیست بلکه وی تصوف اصیل اسلامی را قبول داشته است، چنان‌چه خودش نیز تحت تأثیر بسیاری از عرفا و صوفی‌ها مانند، مولوی، نظامی گنجی، شیخ احمد سرنندی و میر سید علی مدانی قرار گرفت و علاوه بر آن، کتاب «احیای فکر دینی» و اشعار وی دربردارنده بسیاری از اصطلاحات عرفانی و فلسفی است. از صحبت‌های وی چنین برمی‌آید که آنها پا به پای دین، مکتب‌های دیگری ایجاد کردند که عمل ظاهری و تلاش مسلمانان را از آنان گرفت. وی تعبیر جالبی درباره تصوف دارد:

پس تصوف چیست ای والامقام؟

شرع را دیدن به اعماق حیات

(اقبال، ۲۰۰۲م، ص ۲۸۱)

۳. نفوذ اندیشه‌ها و سیطره تفکر یونانی

اقبال معتقد است اندیشه غیر اسلامی به صورت مختلف بین مسلمانان و تفکر اسلامی نفوذ کرده و این امر ضربه مهلکی به اندیشه حقیقی اسلام و مسلمانان وارده است. به نظر اقبال، منشأ انحطاط فکر دینی، سیطره و غلبه فکر فلسفی یونانی و عقل «انتزاعی» و «قیاسی» بر تفکر دینی است، و این سبک تفکر موجب تفکیک و جدایی مسلمانان از تعالیم قرآن گردیده است:

«تحقیق دقیق در قرآن و مکاتب کلامی، این واقعیت قابل توجه را آشکار می‌سازد که در عین آن که فلسفه یونانی به دامنه دید متفکران اسلامی وسعت بخشید، به‌طور کلی، بینش ایشان را درباره قرآن دچار تاریکی کرد.» (اقبال، ۱۳۴۶ش، ص ۶).

وی از فلسفه یونان سخت می‌نالده، زیرا معتقد است فکر فلسفی یونانی دو گوهر گران‌بهای قرآنی را از ما ربوده و تفکر دینی را به عزلت و انحطاط کشانده است: یکی تجربه حسی و شناخت عینی از طبیعت و تاریخ، و دیگری ادراک شهودی از «خود» و حقیقت انسانی.

اقبال در اشعاری نیز به این مطلب اشاره نموده و به فکر فلسفی یونانی را نکوهش نموده است:

فکر افلاطون زبان را سود گفت حکمت او بود را نابود گفت

فطرتش خوابید و خوابی آفرید چشم هوش او سرابی آفرید
بس که از ذوق عمل محروم بود جان او وارفته معدوم بود
منکر هنگامه موجود گشت خالق اعیان نامشهود گشت

(همو، ۱۳۷۶ش، ص ۳۴)

وی از روش‌های ارسطویی برای دریافت و فهم معارف دینی انتقاد می‌کند. همچنین از استدلال‌های کلی و نظریه‌پردازی مجرد و بدون واقع‌نگری ناخرسند است و آن را با روش معرفت‌شناسی قرآنی و اسلامی بیگانه و نابرابر می‌داند.

اقبال بر این باور است که دین‌پژوهی‌ای که بر اساس شیوه منطق ارسطویی و فلسفه یونانی صورت گرفته، باید از فرهنگ معرفتی اسلام زدوده شود.

مسلمانان، در نتیجه افسون آموزش‌های فلسفه یونان، روش قرآنی را به فراموشی سپردند و مفاهیم دینی را در پرتو فکر یونانی مطالعه و تفسیر کردند. به گفته وی بیش از دو قرن طول کشید تا دریافتند که روح قرآن ضدیونانی است. پس از این دریافت، نهضت فلسفی در میان متفکران دینی پدید آمد. (همو، ۱۳۴۶ش، ص ۱۷ و ۱۶). به همین دلیل، وی وظیفه مسلمانان معاصر را بسیار سنگین تلقی می‌کند:

«وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد و بسیار سنگین است. باید بی‌آن‌که کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد.» (پیشین، ص ۱۱۲ - ۱۱۳). توجه به این نکته اهمیت دارد که به نظر اقبال روح قرآن و دین، عمل و تلاش است نه فکر محض. دین و قرآن باید در متن زندگی عملی انسان نقش داشته باشد نه در قیل و قال، و به خاطر همین فلسفه یونانی چون تفکر محض است با دین و قرآن سازگاری ندارد.

۴. تعطیلی فقه و اجتهاد

اقبال باور دارد که یکی از عمده‌ترین علت‌های انحطاط مسلمانان و تفکر اسلامی تعطیلی اجتهاد و محافظه‌کاری فقهی بوده است. وی به چند عامل اشاره می‌کند که باعث تعطیلی فقه و اجتهاد در بین مسلمانان گردیده است:

الف: حمله مغول‌ها

به نظر وی حمله مغول به کشورهای اسلامی ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر امت اسلامی بود که باعث تعطیلی فقه و اجتهاد اسلامی گردید.

«علت مهم‌تر از اینها، ویرانی بغداد، مرکز حیات عقلی مسلمانان، در نیمه قرن ۷هـ ق/ ۱۳م بوده است. این ویرانی ضربت بسیار بزرگی بود... متفکران محافظه‌کار اسلام، از ترس تجزیه و تلاش

بیشتری که در این گونه اوضاع آشفته طبیعی به نظر می‌رسد، تمام توجه خود را به این معطوف داشتند که با جلوگیری شدید از هر نوآوری در فقهی که علمای اوایل اسلام تأسیس کرده بودند، حیات اجتماعی یک‌نواختی برای توده مردم تأمین کنند» (پیشین، ص ۱۷۲ - ۱۷۳).

ب: عقلی‌گرایی‌های افراطی

اقبال می‌گوید عقلی‌گرایی‌های افراطی معتزله که واکنش تند محافظه‌کاران را برانگیخت، یکی از عوامل مهم رکود فکر و اجتهاد اسلامی می‌باشد؛ «قسمتی در نتیجه سوءفهم انگیزه‌های نهایی عقلی‌گری، و قسمتی دیگر در نتیجه فکر بی‌بندوبار بعضی از پیروان عقلی‌گری، اصحاب سنت و یا محافظه‌کاران به نهضت عقلی‌گری هم‌چون نیروی مخربی می‌نگریستند و آن را خطری برای پایداری حکومت اسلامی تصور می‌کردند. بنابراین هدف اصلی ایشان این بود که تمامیت اسلام را حفظ کنند و برای رسیدن به این منظور تنها راهی که در مقابل ایشان باز بود این بود که نیروی پیونددهنده شریعت را به کار اندازند و ساختمان دستگاه‌های فقهی را هرچه بیشتر استحکام بخشند.» (پیشین، ص ۱۷۱).

ج: محافظه‌کاری فقهی

اقبال معتقد است عکس‌العمل علما و فقها در برابر عوامل رکود فقه اسلامی و افراط در سازمانداری و جلوگیری‌شان از هرگونه نوآوری مایه انحطاط تفکر اسلامی شده است؛ «در اجتماعی که به حد افراط سازماندار است، فرد خرد می‌شود و از اثر می‌افتد. تمام ثروت فکری اجتماعی را در آن به دست می‌آورد، ولی روح و فکر خود از دست می‌دهد. بنابراین، تقدس کاذب نسبت به گذشته و برانگیختن آن، هیچ چاره‌ای برای جلوگیری از انحطاط نمی‌کند.» (پیشین، ص ۱۷۳).

اقبال در یک سخنرانی به این مطلب اشاره می‌کند و به شدت در پی شکستن این طلسم محافظه‌کارانه برمی‌آید. وی می‌گوید:

«بدبختانه مسلمانان محافظه‌کار این سرزمین هنوز آماده اقدام به بحث نقادانه در فقه نیست و اگر به چنین کاری اقدام شود، مایه ناراحتی بسیاری از مردم خواهد شد و اختلاف کلمه مذهبی پیش خواهد آورد...» (پیشین، ص ۱۸۸).

۵. قدری‌گری

اقبال لاهوری یکی دیگر از عوامل انحطاط فکر اسلامی را «قدری‌گری» می‌نامد. وی معتقد است به مدت چندین قرن یک نوع قدری‌گری منحط بر جهان اسلام مسلط بوده است (پیشین، ص ۱۲۸).

وی خاطر نشان می‌کند:

«آن نوع قدری‌گری که نقادان اروپایی اسلام آن را در کلمه‌ی «قسمت» خلاصه می‌کنند، مقداری نتیجه اندیشه فلسفی، مقداری نتیجه ضرورت‌های سیاسی، و مقداری نتیجه کاهش تدریجی نیروی جان‌بخشی بوده که اسلام در آغاز به پیروان خود داده بوده است.» (پیشین، ص ۱۲۸).

عوامل انحطاط تفکر دینی از نگاه استاد مطهری

استاد مطهری معتقد است مسلمانان در هیچ عصری مانند امروز به انحطاط خویش پی نبردند و روشن‌فکران به آن نمی‌اندیشیدند؛ «در هیچ عهد و عصری روشن‌فکران و روشن‌ضمیران مسلمان مانند امروز اصلاح‌طلب نبودند و درباره علل و موجبات انحطاط عصر خود نمی‌اندیشیده‌اند، زیرا در هیچ عصری مانند امروز مسلمانان به انحطاط و تأخر خود پی نبرده‌اند و غرور و عزتشان ضربه ندیده است. توجه و احساس درد عامل اصلی چاره‌جویی است.»

استاد نیز بیش از بیست سال روی همین موضوع انحطاط تفکر و جامعه اسلامی فکر کرده است. این خود نشانه اهمیت این موضوع نزد وی می‌باشد؛ «این‌جانب نمی‌توانم به درستی نشان دهم که از چه وقت علاقه‌ام به بحث در علل انحطاط مسلمین جلب شده است. همین قدر یادم هست که متجاوز از بیست سال است که کم‌وبیش در اطراف این موضوع فکر کرده‌ام.» (مطهری، پنج مقاله، ۱۳۸۴ش، ص ۱۰۳).

۱. نفوذ اندیشه‌های بیگانه

استاد مطهری یکی از عوامل انحطاط تفکر اسلامی را ورود اندیشه‌های بیگانه در اسلام می‌داند. وی در بیان آفات نهضت می‌گوید:

«پس از گستردگی و جهان‌گیری اسلام، مخالفان اسلام مبارزه با اسلام را از طریق تحریف آغاز کردند. اندیشه‌های خود را با مارک تقلبی اسلام صادر نمودند. اسرائیلیات، مجوسیات، مانویات با مارک اسلام وارد حدیث و تفسیر و افکار و اندیشه‌های مسلمانان گردید و بر سر اسلام آمد آن‌چه آمد.» (همو، ۱۳۶۶ش، ص ۸۱).

وی مهم‌ترین عامل نفوذ اندیشه‌های بیگانه را عدم آشنایی درست و دقیق از اسلام می‌داند؛ «گاهی پیروان خود مکتب به علت ناآشنایی درست با مکتب، مجذوب یک سلسله نظریات و اندیشه‌های بیگانه می‌گردند و آگاهانه و یا ناآگاهانه آن نظریات را رنگ مکتب می‌دهند و عرضه می‌نمایند.» (پیشین، ص ۸۸).

به نظر استاد، «نمونه این جهت نیز در جریانات قرون اولیه اسلامی دیده می‌شود که مثلاً مجذوب‌شدگان به فلسفه یونانی و آداب و رسوم ایرانی و تصوف هندی، نظریات و اندیشه‌هایی را به‌عنوان خدمت (نه به قصد خیانت) وارد اندیشه‌های اسلامی کردند.» (پیشین، ص ۸۸). وی متذکر می‌شود که در عصر کنونی نیز افرادی هستند که افکار مارکسیستی و ماتریالیستی را به‌نام و به مارک‌های اسلامی وارد اندیشه اسلامی می‌کنند. (ر.ک: پیشین، ص ۸۸-۸۹).

۲. رفاه‌زدگی و انحراف حاکمان دینی

استاد مطهری معتقد است عافیت‌طلبی حاکمان دین و دعوی دروغین آنها برای پیشوایی دین، جامعه اسلامی و تفکر ناب اسلام را به انحطاط کشیده است. وی درباره علل این که در جامعه اسلامی سنگر انقلاب و حماسه از لاهیون گرفته شده و به دست مادیون و ماتریالیست‌ها افتاده، می‌گوید:

«این سنگر (حماسه، پیکار) از طرف خداپرستان آن‌گاه خالی شد که در مدعیان پیشوایی دینی روح عافیت‌طلبی پدید آمد و به‌عبارت صحیح‌تر، این پدیده از آن وقت رخ داد که مردم اهل دنیا، به‌جای پیامبران و پیشوایان دینی نشستند و مردم به غلط، اینها را که روحیه‌ای بر ضد روحیه پیامبران و امامان و تربیت‌شدگان واقعی آنها داشتند، (و اگر تشابهی در کار بود، اندکی در قیافه و لباس بود) نمایند و مظهر و جانشین آنها دانستند.» (همو، مجموعه آثار، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۵۷۷).

استاد خاطر نشان می‌کند که اینان به راحتی توانستند تفکر ناب اسلامی را دگرگون نموده و علیه خود دین به‌کار برند؛ «بدیهی است که اینها مفاهیم دینی را آن‌چنان توجیه کرده و می‌کنند که تکلیفی برای خودشان ایجاد و ایجاب نکند و با عافیت‌طلبی کوچک‌ترین تضاد و تصادمی نداشته باشد. دانسته یا ندانسته مفاهیمی از دین را تغییر دادند و علیه خود دین به کار بردند.» (پیشین، ص ۵۷۸).

از نظر استاد، زمامداران نالایق و بی‌سواد بسیاری از اصول اسلام را تعطیل کردند، و بسیاری از عقاید مرده و نیمه‌مرده جاهلی را دوباره احیا نمودند؛

«مسئلاً یکی از علل این امر حوادثی است که در اوضاع اجتماعی مسلمین ابتدا به‌وسیله دستگاه‌های خلافت پدید آمد و بعد دنبال شد... یک جامعه طبقاتی درست شد که با منظور اسلام ابداً

وفق نمی‌داد و جامعه منقسم شد به یک طبقه فقیر که نان خود را به زحمت می‌توانست به‌دست آورد و یک طبقه مبدّر و مغرور... وضع زندگی عمومی وقتی شکاف بردارد، زمینه برای اجرا و عمل به دستورها باقی نمی‌ماند، بلکه عواملی پیدا می‌شود که این‌گونه دستورها اجرا نگردد.» (همو، ده‌گفتار، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۷۳).

۳. مشاجره‌های کلامی

استاد مطهری در سخنرانی «قرآن و مسئله تفکر»، یکی از عوامل انحراف و انجماد تفکر اسلامی را بحث و جدال‌های بی‌مورد و بی‌ربط متکلمین می‌داند، آن‌جا که می‌گوید:

«اگر کسی کتب متکلمین و موضوعات بحث و جدل آنها را، که قرن‌ها افکار را به خود مشغول ساخته، ثروت‌ها و مکتب‌ها در آن راه صرف شده، نیروهای مغزی به هدر رفته، مطالعه کند و آنها را بر قرآن عرضه بدارد و ببیند با موضوعاتی که قرآن مردم را به مطالعه آنها و تحقیقی در آنها تشویق کرده چه مناسبتی دارد، می‌بیند به کلی بی‌ارتباط است. در اطراف همان موضوعات بی‌پایه و لغو سال‌ها افراد زیادی بحث و مجادله کردند.» (همو، بیست گفتار، ۱۳۸۵ ش، ص ۲۱۸).

وی خاطر نشان می‌کند که بر اثر این، مسلمانان به موضوعاتی که قرآن تشویق کرده بود، نپرداختند و در نتیجه، دیگران روی همان موضوع، از مسلمانان سبقت گرفته و پیشرفت نمودند. (پیشین، ص ۲۱۸).

۴. تحجّر و جمود

با ملاحظه آثار شهید مطهری، درمی‌یابیم که ایشان توجه خاصی به مسئله «تحجّر» نموده و آن را عامل بسیار مهمی در انحطاط تفکر و جوامع اسلامی می‌داند.

ایشان ریشه‌های تاریخی تحجّر را به سه جریان «خارجی‌گری»، «اشعری‌گری» و «اخباری‌گری» ربط می‌دهد و معتقد است نفوذ اندیشه‌های آنان در میان مسلمانان به قدری زیاد بود که هنوز هم آثار آنها وجود دارد.

خارجی‌گری

به نظر استاد، «خوارج مردمی جامد فکر بودند و ماورای آن‌چه می‌شنیدند یارای درک نداشتند.» (همو، مجموعه آثار، ۱۳۸۴ ش، ج ۱۶، ص ۳۲۸).

وی معتقد است: «خوارج درست در مقابل این طرز تعلیم قرآنی که می‌خواست فقه اسلامی برای همیشه متحرک و زنده بماند، جمود و رکود را آغاز کردند. معارف اسلامی را مرده و ساکن درک کردند و شکل و صورت‌ها را نیز به داخل اسلام کشاندند.» (پیشین، ص ۳۲۸). ایشان بر این امر تأکید می‌کند که:

«طرز تفکر خوارج و روح اندیشه آنان (جمود فکری و انفکاک تعقل از تدین) در طول تاریخ اسلام به صورت‌های گوناگونی در داخل جامعه اسلامی رخنه کرده است.» (پیشین، ص ۳۳۱).

استاد معتقد است روح خارجی‌گری نمرده و هنوز زنده است و در بسیاری از مسلمانان حلول کرده است. (پیشین، ص ۳۰۴؛ همو، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ۱۳۷۲ش، ص ۱۳۹). «مکتب خوارج مکتبی نبود که بتواند واقعاً باقی بماند؛ ولی این مکتب اثر خود را باقی گذاشت. افکار و عقاید خارجی‌گری در سایر فرق اسلامی نفوذ کرد و هم‌اکنون نهروانی‌های فراوان وجود دارند و مانند عصر و عهد علی، خطرناک‌ترین دشمن داخلی اسلام همین‌ها هستند؛ هم‌چنان‌که معاویه‌ها و عمروعاص‌ها نیز همواره وجود داشته و وجود دارند و از نهروانی‌ها، که دشمن آنها شمرده می‌شوند، استفاده می‌کنند.» (پیشین، ص ۳۰۴؛ همو، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۱۲۹).

اشعری‌گری

جریان اشعری‌گری یک نحله کلامی سنی است که در پی اختلاف با فرقه معتزله به‌وجود آمد و در نهایت، نحله اشعری غالب شد. این ضربه سنگینی بود که هنوز زخم آن از پیکر اسلام برطرف نشده است.

«ابوالحسن اشعری از افرادی است که افکارش تأثیر زیادی در جهان اسلام گذاشت و این مایه تأسف است... پیروزی مکتب اشعری برای جهان اسلام گران تمام شد. این پیروزی جمود و تقشّر بر حریت فکر بود. هر چند جنگ اشعری‌گری و اعتزال مربوط است به جهان تسنن، ولی جهان تشیع نیز از آن جمودگرایی اشعری‌گری برکنار نماند.» (همو، احیای تفکر اسلامی، ۱۳۸۰ش، ص ۲۵). به نظر استاد مطهری پیروزی اشعری‌گری همراه با تعطیلی فکر و عقل بود و جمود خاصی را به وجود آورد؛

«عاقبت مذهب اشعری به وجود آمد و یک‌باره ارزش تفکر و اندیشه‌های عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص را منکر شدند و مدعی بودند که بر مسلمانان فرضی است که آن‌چه در ظاهر تعبیرات نقلی رسیده، متعبد باشند و در عمق معانی تدبّر و تفکر نکنند. هرگونه سؤال و جواب و چون‌وچرایی بدعت است... بالاخره، اشعریان پیروز شدند و بساط تفکر عقلی را برچیدند و این پیروزی ضربه بزرگی بر حیات عقلی عالم اسلام وارد آورد.» (پیشین، ص ۶۰؛ همو، ده گفتار، ص ۱۳۲).

اخباری‌گری

«اخباری‌گری» یک مکتب فقهی شیعی است که برخلاف خوارج و اشعری‌گری، سابقه کمتری دارد. به نظر استاد این نیز طرز تفکر دیگری بود که باعث تعطیلی فکر و عقل گشت؛

«مکتب اخباری‌گری، که یک مکتب فقهی شیعی است، در قرن‌های ۱۱ - ۱۲ هجری به اوج قدرت خود رسید و با مکتب ظاهری و اهل حدیث در تسنن بسیار نزدیک است و از نظر سلوک فقهی، هر دو مکتب سلوک واحدی دارند و تنها اختلافشان در احادیثی است که باید پیروی کرد؛ یک نوع انفکاک تعقل از تدین است. اخباری‌ها کار عقل را به کلی تعطیل کردند.» (همو، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۶۸).

استاد معتقد است: «در میان شیعیان در حدود چهارقرن پیش جریانی به‌وجود آمد به‌نام اخباری‌گری... این جریان تقریباً دو سه قرن بر افکار مردم حکومت کرد و چه جنگ‌هایی و آدم‌کشی‌هایی ایجاد نکرد!» (همو، اسلام و نیازهای زمان، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۸۸ و ر.ک: همو، ده گفتار، ص ۱۱۳).

وی معتقد است: «اخباریین مظهر کامل جمودنده» (همو، اسلام و نیازهای زمان، ج ۱ ص ۹۰). «جمود اخباری‌گری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای از مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند.» (همو، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۸۶ و همو، ده گفتار، ص ۱۱۵) و خاطرنشان می‌کند که امروز هم در جامعه ما طرز فکر اخباری‌گری وجود دارد؛ «این‌جور ضربه‌ها اینها به پیکر دین زدند... جریان اخباری‌گری از آن جریان‌های فکری خطرناک است؛ همان چیزی که ما الآن به آن مبتلا هستیم.» (همو، اسلام و نیازهای زمان، ج ۱ ص ۹۳).

استاد ویژگی‌های عمده اخباریین را مقابله با اجتهاد و از کار انداختن سه دلیل (قرآن، اجماع و عقل) و منابع عمده آن قلمداد می‌کند. (ر.ک: پیشین، ص ۹۱-۹۳، و نیز همو، ده گفتار، ص ۱۱۳). وی به نقل از آیت‌الله بروجردی (قدس سره) تفکر اخباری‌گری را ناشی از فکر مادی‌گری در مغرب‌زمین می‌داند که هیچ بهایی به عقل نمی‌دادند. (ر.ک: پیشین، ج ۱ ص ۹۳ و همو، ده گفتار، ص ۱۱۴).

۵. التقاط

«التقاط» یکی دیگر از مهم‌ترین عناصری است که نقش عمده‌ای در انحطاط تفکر اسلامی ایفا کرده است. التقاط به این معنا است که مفاهیم غیراسلامی به آموزه‌های اسلامی افزوده شود و این مفاهیم افزوده با مبانی و اصول آموزه‌های اسلامی ناسازگاری داشته باشد.

استاد در این خصوص به سخن مارکس اشاره می‌کند:

«طرح مارکس این است که برای مبارزه با مذهب در میان توده معتقد، باید از خود مذهب علیه مذهب استفاده کرد؛ به این صورت که مفاهیم مذهبی از محتوای معنوی و اصلی خود تخلیه و از

محتوای مادی پر شود تا توده مذهب را به صورت مکتب مادی دریايد. پس از این مرحله، دور افکنند پوسته ظاهری دین ساده است.» (همو، علل گرایش به مادی‌گری، ص ۳۳).
وی در کتاب وحی و نبوت، اصالت دادن به عقل در برابر وحی را به دقت تحلیل نموده و از چهار محور به عنوان نمادهای تفکر و النقاط بحث می‌کند:

علم‌گرایی افراطی؛

بینش‌های مادی نسبت به جامعه و تاریخ و معارف قرآن؛

اجتهاد آزاد در مقابل اجتهاد فقاهتی (اقتباس از: آژینی، التقاط و تحجر از دیدگاه شهید مطهری)؛

انتقال رهبری از روحانیت به روشن‌فکران (پیشین و همو، ۱۳۶۶ ش، ص ۸۱).

۶. تحریف و مسخ مفاهیم دینی

از نظر استاد مطهری، عامل دیگر انحطاط تفکر و جوامع اسلامی، تحریف احکام نجات‌بخش اسلام است. تحریف نیز با تمام شکل‌های آن به معنای عمل نکردن به دستورات اسلام می‌باشد. استاد معتقد است اسلام عملاً در میان مسلمانان، کنار گذاشته شده است و تنها برخی از فروع از صورت ظاهری و خالی از محتوا در میان مسلمانان رواج دارد؛

«در میان کشورها، به استثنای بعضی از کشورها، کشورهای اسلامی عقب‌مانده‌ترین و منحط‌ترین کشورهاست؛ نه تنها در صنعت عقب هستند، در علم عقب هستند، در اخلاق عقب هستند، در انسانیت و معنویت عقب هستند؛ چرا؟... باید اعتراف کنم که حقیقت اسلام به صورت اصلی در مغز و روح ما موجود نیست، بلکه این فکر اغلب در مغزهای ما به صورت مسخ‌شده است، ولایت و امامت مسخ شده است، اعتقاد به قیامت کم‌وبیش همین‌طور. تمام دستورهای اصلی اسلام در فکر ما همه تغییر شکل داده. در دین صبر هست، زهد است، تقوا هست، توکل هست، تمام اینها بدون استثنا به صورت مسخ‌شده در ذهن ما موجود است.» (همو، ده‌گفتار، ص ۱۵۳ - ۱۵۴).

وی بر این مطلب تأکید می‌کند که فکر حقیقی اسلام مسخ شده است:

«فکر دینی ما باید اصلاح شود. تفکر ما درباره دین غلط است، به جرأت می‌گویم: از چهار مسئله فروع، آن هم در عبادات، چندتایی در معاملات، از اینها بگذریم، دیگر فکر درستی نداریم.» (پیشین، ص ۱۳۳).

استاد مطهری در مقاله «دین و مذهب» بعد از این که دین را یک امر فطری و هماهنگ با ترقی و تکامل معرفی می‌کند، متذکر می‌شود که:

«تا زمانی که ملل مسلمان مقررات اسلامی را رعایت می‌کردند، خوشبخت‌ترین و پیشرفته‌ترین ملل عالم بودند و از آن روزی که به علل تاریخی معنا و حقیقت اسلام را از دست دادند و تنها به اسم قناعت کردند و از خودشان بدعت‌هایی بر آن افزودند، راه تنزل و انحطاط پیمودند.» (همو، پنج مقاله، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۶).

۷. هجوم استعمار

شهید مطهری استعمار را نیز عامل دیگری در انحطاط تفکر و جوامع اسلامی می‌داند. وی می‌گوید:

«سیاست حاکم بر جهان یا بر نیمی از جهان می‌خواهد که اسلام نه بمیرد و نه زنده بماند، به حالت نیم‌مرده و نیم‌زنده بماند. دنیا به دو بلوک به اصطلاح قسمت شده است: شرق و غرب. این دو بلوک در دو مسئله، در دو چیز با هم اتفاق دارند، یکی مسئله آلمان و یکی مسئله اسلام. ... راجع به اسلام هم عیناً همین‌طور، منتهای امر فرق این است که بلوک شرق فکر می‌کند به این که ریشه اسلام را از بیخ بکند، بلوک غرب فکرش این است که اسلام را به حال نیم‌زنده و نیم‌مرده نگه دارد؛ یعنی همین که هست، این وضعی که الآن هست، حفظ بکند، نه بگذارد از بین برود نه بگذارد درست زنده بشود.» (همو، ده‌گفتار، ص ۱۵۸).

وی معتقد است این دین مقدس در حال حاضر بیش از هر چیز دیگر از ناحیه برخی از کسانی که مدعی حمایت از آن هستند، ضربه و صدمه می‌بیند؛

«... هجوم استعمار غربی با عوامل مرئی و نامرئی‌اش از یک طرف، و قصور یا تقصیر بسیاری از مدعیان حمایت از اسلام در این عصر از طرف دیگر، سبب شده که اندیشه‌های اسلامی در زمینه‌های مختلف، از اصول گرفته تا فروع، مورد هجوم و حمله قرار گیرد.» (همو، عدل الهی، ص ۸۰۹).

ولی به نظر وی استعمار علت فرعی است نه اصلی و علت اصلی خود مسلمانان هستند؛

«البته این را هم نمی‌خواهم بگویم و شما را به غلط بیندازم که استعمار و استثمار ما را به این حالت درآورده است؛ نه، ما قبلاً به این حالت درآمدیم و آنها ما را امروز به این حالت نگه می‌دارند و علت مبقیه ما هستند، و الاً ما قبل از این که استعمار و استثمار بیاید، افکاری در ما پیدا شد و ما را به این حالت درآورد.» (همو، ده‌گفتار، ص ۱۵۹).

طرح مشترک و راه‌های احیای تفکر دینی

با توجه به بررسی به عمل آمده در مورد عوامل انحطاط تفکر اسلام، هر دو متفکر اسلامی اشتراکات فراوانی دارند. آنها معتقدند جهان اسلام و تفکر اسلامی مورد تهاجم افکار و اندیشه‌های بیگانه واقع شده و در این باره فلسفه یونانی و افکار انحرافی دیگران سهم بسزایی داشته است. به نظر اقبال مسدود شدن اجتهاد در جهان اهل تسنن ضربه مهلکی به تفکر اسلامی وارد نموده استاد مطهری نیز مکتب جبری اشعری را نکوهش نموده و خسارتی را که از ناحیه آن بر امت اسلامی وارد شده است جبران‌ناپذیر می‌داند. (همو، انسان و سرنوشت، ۱۳۸۴ ش، ص ۴۳).

یکی دیگر از آسیب‌های تفکر اسلامی تصوف غیراسلامی و برداشت نادرست از برخی مفاهیم دینی می‌باشد که به نظر استاد مطهری می‌توان انحراف حاکمان دینی و تحریف مفاهیم دینی را در راستای همین منظور ارزیابی کرد و در اندیشه‌های اقبال می‌توان جمود و تحجر را همان قدری گری منحط نامید.

هر دو این دغدغه فکری را دارند که چگونه با این تهاجم مقابله کنند. آنها به شدت نسبت به اسلام متعبد بودند و زرق و برق دنیای جدید آنها را شیفته خود نکرد؛ هر دو درد دین و غیرت دینی داشتند و از مخدوش شدن چهره نورانی اسلام به دست مسلمانان بی‌عمل نگران بودند. در پایان مقاله اشاره‌ای و لو اجمالی به برخی از راه‌ها و راه‌کارهای آن دو متفکر برای رشد و اعتلای تفکر دینی و جوامع مسلمین خواهیم نمود تا بتوان در پرتو آن چالش‌های فکری موجود در جهان اسلام و اندیشه اسلامی را پاسخ داد و از انحطاط جدید و نو جلوگیری نمود.

۱. عقلانیت

استاد مطهری و اقبال لاهوری برای برون‌رفت از وضعیت کنونی جوامع اسلامی و اتقای رشد تفکر دینی و رهایی از جمود و تحجر، عقلانیت دینی را به شدت مورد توجه قرار می‌دهند گرچه برداشت آنان از مفهوم عقلانیت متفاوت می‌باشد و این امر خود به بررسی جداگانه نیاز دارد که در این جا به صورت اجمال به آن اشاره می‌شود.

آنها معتقدند دین اسلام یک دین عقلی است و یکی از منابع معرفت، عقل است، بلکه عقل از منابع دینی به حساب می‌آید. اصل پذیرش دین بر عقل مبتنی است و کنار گذاشتن عقل از معرکه دین به منزله مرگ دین است و از این رو اگر مسلمانان خواستار تفکر ناب دین محمدی ﷺ و پیشرفت جهان اسلام در سایه آن هستند باید به عقل ارج نهند.

در بینش استاد، عقل و اسلام ریشه و بنیاد قوی و استوار دارد. وی، به مناسبت‌های گوناگون، ریشه‌داری عقل را از لایه‌لای روایات بیرون کشیده و از این چشم‌انداز، اسلام را تنها دینی می‌داند که این اندازه به عقل و خرد انسان توجه کرده است. (همو، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مخلصی، ۱۳۷۹ ش، شماره ۹۷).

استاد مطهری از جمله کسانی است که در وادی خردورزی حضور فعال و جدی داشته و به لزوم رویکرد عقلانی به دین معتقد بوده است. ایشان به شدت از پیوند و ارتباط متقابل عقل و دین دفاع کرد و عمر خود را وقف دفاع عقلانی از دین نمود. (همو، عدل الهی، ص ۱۴).

از دیدگاه استاد مطهری وجود و پذیرش عقل در حریم اسلام مهم‌ترین رمز پایداری و جاودانگی این دین است (همو، ۱۳۷۳ ش، ص ۱۹۰، و همو، ۱۳۸۱ ش، ج ۲۱، ص ۲۹۸) و عقل دارای ویژگی‌هایی از جمله منبع معرفت در کنار وحی و جانشینی نبوت تبلیغی است. علاوه بر این، اصل پذیرش دین و اصول آن بر عقل مبتنی است و عقل از عوامل تصفیه فکر اسلامی به حساب می‌آید.

اقبال بیشتر معتقد است که روش استقرایی مولود اسلام است؛ از این رو مسلمانان باید به روش استقرایی توجه کنند، چون این روش مورد نظر اسلام بوده و قرآن توجه خاصی به این روش دارد: «اصول استقرایی که روش علم جدید شده است، قرآن کریم به تمام جهان عطا کرده است.» (اقبال، ۱۳۷۲ ش، ج ۱، ص ۴۹۱؛ رفیق افضل، گفتار اقبال، ص ۹۷).

وی بر این باور است که عقلانیت جدید عقلانیت استقرایی و تجربی است، و از قضا این عقلانیت با آموزه‌های اسلامی سازگار و مورد تأکید فراوان قرآن است، در حالی که عقلانیت حاکم بر فلسفه یونانی عقلانیت قیاسی و انتزاعی است که در آن ربط تفکر با شهود و تجربه قطع می‌شود. به نظر وی، این عقلانیت با آموزه‌های اسلام و قرآن ناسازگار است.

پس این عقلانیت استقرایی است که ما را به سوی تفکر واقعی اسلامی رهنمون می‌سازد و همه نوع جمود و تحجر را از بین ببرد.

۲. اجتهاد

آنها برای رهایی تفکر دینی از بوته تحجر و انزوا اجتهاد را پیشنهاد می‌کنند. انطباق اندیشه و مفاهیم دینی با مقتضیات زمان جز با اجتهاد ممکن نمی‌باشد. از نظر استاد مطهری و اقبال لاهوری اصل اجتهاد در اسلام به تفکر اسلامی پویایی می‌بخشد. آنها اجتهاد را در احکام فقهی منحصر نمی‌دانند، بلکه معتقدند دایره و قلمرو اجتهاد بسیار وسیع و گسترده‌تر از آن است که فقط در احکام فقهی محض محدود گردد. به گفته اقبال لاهوری اجتهاد قوه محرکه اسلام است. (اقبال، ۱۳۴۶ ش، ص ۶۹ و ۲۴۹). وی چون پیرو مذهب اهل تسنن است و با انسداد باب اجتهاد روبه‌رو است، تأکید زیادی بر بازگشایی اجتهاد می‌نماید و مبنای این کار را اصول ثابت و متغیر در اسلام قرار می‌دهد و با توجه به اصول ثابت و متغیر در اسلام هیچ دلیل معقولی برای تسدید باب اجتهاد نمی‌بیند. بنابراین، کار اقبال هم احیای اجتهاد و هم بازسازی تفکر دینی در پرتو اجتهاد می‌باشد. ولی چون باب اجتهاد در مذهب شیعه همیشه مفتوح بوده (تنها اقلیتی از شیعیان، که اخباریان باشند، در دوره‌ای موقت نقش اجتهاد را تضعیف کردند) استاد مطهری بیشتر بر نوآوری اجتهاد و شکوفایی آن تأکید می‌ورزد و مانند اقبال، مسئله ثابت و متغیر در اسلام را مبنای این کار قرار می‌دهد.

مراد اقبال از اجتهاد، تنها اجتهاد در احکام فقهی نبوده، بلکه مراد وی اجتهادی است که همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام را در بر می‌گیرد و او خواستار مطالعه و بررسی عمیق مسائل مبتلابه مسلمانان با توجه به علوم جدید بوده است. (محمد احمد خان، ۱۹۷۸ ش، ص ۴۰۷؛ گنای، ۲۰۰۳ ش، ص ۲۴۷ و ۲۷۰؛ اقبال، ۱۳۴۶ ش، ص ۱۹۷ و ۱۹۹). هم‌چنین معتقد بود بررسی باید عمیق و نقادانه باشد. (گنای، پیشین، ص ۲۴۷).

از نظر استاد مطهری اجتهاد مفهوم وسیع‌تری دارد:

«روحانیت ما خیال می‌کند مسئولیتش فقط ابلاغ چند مسئله فرعی است، آن هم مسائلی که

هزارها بار زیور شده و فقط سنتی و تکرار مکرر است و از باب این که تعبد تقلید میت جایز نیست و مردم تعبداً باید سلفی به خلفی مراجعه کند و حال آن که مسئولیت اصلی اش ایجاد رشد و لیاقت و اعطای شناخت اسلام و فرهنگ اسلام به صورت یک مکتب و یک ایدئولوژی و جهان بینی اسلام است.» (مطهری، ۱۳۸۲ ش، ج ۴، ص ۴۸۱).

استاد مطهری خواستار نوعی بازنگری اجتهاد در جهان تشیع می باشد. وی اجتهاد را ابتکاری نو می داند و کسی را که بتواند مسائل جدید را پاسخ گو باشد، مجتهد واقعی می نامد؛ «اجتهاد واقعی این است که وقتی یک مسئله جدید که انسان هیچ سابقه ذهنی ندارد و در هیچ کتابی طرح نشده، به او عرضه شد، فوراً بتواند اصول را به طور صحیح تطبیق کند و استنتاج کند ... اجتهاد، ابتکار است! مجتهد واقعی، در هر علمی، همین طور است. همیشه مجتهدان، عده ای از مقلدان هستند، مقلدان در سطح بالا. در هر چند قرن، یک نفر پیدا می شود که اصلی را تغییر دهد و قواعد تازه ای را ابداع کند. مجتهد اصلی همان یکی است.» (همو، ۱۳۷۳ ش، ج ۱، ص ۲۳۲؛ همو، تعلیم و تربیت در اسلام، ۱۳۸۵ ش، ص ۲۳، ۲۵؛ همو، یادداشت های استاد مطهری، ۱۳۸۵ ش، ج ۶، ص ۱۵۵ و ۵۲۷). استاد معتقد است یکی از معجزات اسلام خاصیت اجتهاد است. (همو، اسلام و نیازهای زمان، ص ۱۴۶).

پس با توجه به این امر، هر دو متفکر اجتهاد را امری ضروری برای پویایی و اعتلای تفکر اسلامی می دانند.

۳. توانمندی اسلام برای اداره جامعه

آنها بر این باورند که اسلام توان اداره جامعه را دارد و از این رو، ضعف جوامع اسلامی را ناشی از عمل نکردن به تعلیمات اسلامی و دوری از اندیشه های ناب اسلامی می دانند. آنها به شدت مخالف نظریه «جدایی دین از سیاست» بوده و این دیدگاه را ترفندی از سوی دشمنان اسلام می دانند. و در عمل با شرکت در مبارزات سیاسی علیه استعمار و استبداد بر این نظریه جامه عمل پوشاندند. به نظر آنها حضور علما برای نظارت بر امور دولتی و حاکمیت اسلامی ضروری می باشد. دغدغه سربلندی اسلام و مسلمین و نیز بازگشت به هویت اسلامی موجب شده بود تا مسئله اساسی آنها این باشد که چگونه می توان دین را که امروزه چنین خوار شده، دوباره مطرح کرد، به نحوی که از توانایی کافی و وافی برخوردار باشد و نیز برای تمامی مقوله های مهم و پرارزشی که امروزه بشر به آنها می اندیشد، و برای آنها به دنبال پاسخ است، تحلیل داشته باشند. توانمندسازی دین گوهره اصلی عملکرد آنها در باب احیای تفکر اسلامی بوده است، ولی علاوه بر آن، خلوص، ناب بودن و آفت زدایی از دین نیز امری بس مهم می باشد.

آنها برای توانا ساختن اسلام و مسلمین، دغدغه اتحاد اسلامی را دارند و به شدت خواستار احیای اتحاد در سراسر جوامع اسلامی هستند. آنها مردگی و سقوط جوامع اسلامی را در پراکندگی، افتراق و ازهم گسستگی آنها که از ترفندهای استعمار بوده و هست، می دانند. استاد مطهری و اقبال لاهوری

توحید، نبوت، قرآن، کعبه، حج و... را به عنوان محورها و اصول مشترک اتحاد مسلمین معرفی می نمایند و در این میان بر محوریت حج و خانه کعبه که هسته و مرکز بین المللی اسلام و مسلمین است، بیشتر تأکید می کنند.

نتیجه گیری

با توجه به بررسی به عمل آمده به این نتیجه می رسیم که اقبال و مطهری به شدت از مسئله انحطاط تفکر اسلامی رنج می برند و آنها در این باره تحقیق های فراوانی انجام داده اند و عواملی مشترک فراوانی را در این مورد برمی شمارند که سرآمد همه آنها جمود و تحجر به شکل های مختلف و نفوذ اندیشه های بیگانه و غیر اسلامی می باشد. در این مورد مسلمانان به طور عمدی و سهوی و غیرمسلمانان به طور عمدی سعی و تلاش فراوانی برای انحراف آموزه های تفکر ناب اسلامی نموده اند. با توجه به این تلاش ها هر دو متفکر بر این امر اتفاق نظر دارند که می توان طرح مجدد بازسازی تفکر اسلامی را ریخت و اساساً تفکر اسلامی دارای شاخص هایی است که توجه به آنها همه کاستی ها و نارسایی هایی که از سوی غیر و به خاطر سوء برداشت به پیش آمده، را برطرف ساخت از جمله مهمترین شاخص آن عقلانیت دین اسلام، اجتهاد و توانمندی اسلام برای اداره جامعه بشریت در عرصه های مختلف می باشد.

منابع و مأخذ

۱. اقبال، جاوید، *زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری*، ترجمه: دکتر شهیندخت کامران مقدم صفیاری، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۱، ۱۳۷۲ ش.
۲. اقبال، محمد، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه: احمد آرام، مؤسسه فرهنگی منطقه ثی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
۳. _____، *تشکیل جدید الهیات اسلامی*، ترجمه: سید نذیر نیازی، اسلامک فاؤنڈیشن، نئی دهلی، ۲۰۰۲ م.
۴. _____، *کلیات اقبال (اردو)*، ندیم یونس پرنتر، لاهور.
۵. _____، *کلیات اقبال (فارسی)*، با مقدمه احمد سروش، انتشارات سنایی، ۱۳۷۶ ش.
۶. ستوده، غلامرضا، *در شناخت اقبال*، (مجموعه مقالات)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۷. شیخ عطاءالله، *اقبال نامه*.
۸. گنائی، مشتاق احمد، *نظریه اجتهاد اور اقبال*، شالیمار آرت پریس، ریدکراس، سرینگر، ۲۰۰۳ م.
۹. محمد احمد خان، *اقبال اور مسئله تعلیم*، اقبال اکادمی پاکستان، لاهور، ۱۹۷۸ م.
۱۰. مخلصی، عباس، *عقلانیت دین در قرانت شهید مطهری*، مجله حوزه، شماره ۹۷، ۱۳۷۹ ش.

۱۱. مطهری، مرتضی، اسلام و نیازهای زمان، صدرا، تهران، ج ۱، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. _____، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، صدرا، قم، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. _____، مجموعه آثار، علل گرایش به مادی گرایی، صدرا، تهران، ج ۱، ۱۳۸۵ ش.
۱۴. _____، احیای تفکر اسلامی، صدرا، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۱۵. _____، اسلام و مقتضیات زمان، صدرا، تهران، ج ۱، ۱۳۷۳ ش.
۱۶. _____، انسان و سرنوشت، صدرا، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. _____، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، صدرا، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۱۸. _____، بیست گفتار، صدرا، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. _____، پنج مقاله، صدرا، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۲۰. _____، تعلیم و تربیت در اسلام، صدرا، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۲۱. _____، ده گفتار، صدرا، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۲۲. _____، عدل الهی، صدرا، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۲ ش.
۲۳. _____، مجموعه آثار، صدرا، تهران، ج ۱۶، ۱۳۸۴ ش.
۲۴. _____، مجموعه آثار، صدرا، تهران، ج ۲۰، ۱۳۸۰ ش.
۲۵. _____، مجموعه آثار، صدرا، تهران، ج ۲۱، ۱۳۸۱ ش.
۲۶. _____، مجموعه آثار، صدرا، تهران، چاپ ششم، ج ۳، ۱۳۷۵ ش.
۲۷. _____، یادداشت‌های استاد مطهری، صدرا، تهران، ج ۴، ۱۳۸۲ ش.
۲۸. _____، یادداشت‌های استاد مطهری، صدرا، تهران، ج ۶، ۱۳۸۵ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی